



روایتی از قتل یک کودک و شکست خاموش جامعه

آرتین را چه کسی کشت؟!

حسین فصیحی

نیمه‌شب بود. آرتین، پسرِ ۱۳ ساله که سال‌ها با تومور مغزی، جراحی‌های پیاپی، ناپینایی و درد زندگی کرده‌بود، پس از نوشیدین شربتی که پدر در آن قرص خواب‌آور حل کرده‌بود، به خوابی عمیق فرو رفت. مسادر، تاب دین آنچه قرار بود رخ دهد، نداشت و به تراس خانه رفت. پدر کنار تخت ایستاد. همان تختی که سال‌ها شاهد شب‌هایی بی خوابی، درد، مراقبت و امیدهای از دسترس رفته این خانواده بود. دقایقی بعد، سکوت خانه با جمله‌ای شکست که شاید تا سال‌ها از حافظه جامعه پاک نشود: «بیا... کار تمام شد.» آرتین در چند دقیقه جان باخت، اما این جنایت، سال‌ها طول کشید.

■ ■ ■

سپیده‌دم پنجم تیرماه امسال، سکوت یکی از واحدهای مستونی لوپار و کابل آباد مشهد با تماسی غیرعادی به‌اورزانس شکسته شد. مردی ۴۶ ساله پشت خط، از خودکشی نافرجام خود و همسرش خبر داد و درخواست کمک کرد.دقایقی بعد، امدادگران با ورود به خانه، با صحنه‌ای روبه‌رو شدند که حتی برای نیروهای باتجربه اورژانس نیز تکان دهنده بود. پیکر بی‌جان آرتین، نوجوان ۱۳ ساله، بر تخت اتاق خواب افتاده‌بود. پدر و مادرش نیز در گوشه‌ای از خانه، پس از تلاشی نافرجام برای پایان دادن به زندگی خود، چشمانتظار امدادگران بودند.

ساعتی بعد، در اتاق بازجویی، پدر با چشمانی اشک‌بار، جزئیاتی را بر زبانش آورد که تلخی این پرونده را دوچندان کرد. او گفت پس از آنکه شربتی حاوی قرص خواب‌آور به آرتین خوردند و مطمئن شد فرزندش به خوابی عمیق فرو رفته‌است، مادر برای آنکه شاهد آخرین لحظات زندگی فرزندش نباشد، به تراس خانه رفت. پدر کنار تخت ایستاد و با فشردن بالش بر صورت کودکش، به گمان خود صداد زد و تنها یک جمله گفت: «بیا... کار تمام شد.» اما حقیقت این است که آنچه در آن اتاق پایان یافت، فقط زندگی یک کودک نبود. این حادثه، برده پانانی

زن و مرد خیانتکار محاکمه می شوند



ترازوی خانواده‌ای بود که سال‌ها زیر بار بیماری، فرسودگی روانی، فشارهای اقتصادی و فقدان حمایت‌های مؤثر اجتماعی، آرام‌آرام فرو ریخته‌بود.

ترازوی

اما آیا واقعاً همه‌چیز همان لحظه تمام شد؟ یا این ترازوی سال‌ها پیش آغاز شده‌بود؟ روزی که بیماری آرتین، فرسودگی روانی والدین، فشارهای اقتصادی، تنهایی یک خانواده و غیبت نظام حمایت‌اجتماعی، دست در دست هم دادند و خانواده‌ای را قدم‌به‌قدم به لبه پرتگاه رساندند؟ پرونده آرتین، بیش از آنکه روایت یک قتل باشد، روایت شکست جامعه در حمایت از خانواده‌ای است که پیش از وقوع جنایت، بارها و بارها در سکوت فروریخته‌بود.

روایت تلخ

مرگ آرتین روایتی تلخ از فروپاشی تدریجی یک خانواده و شکست زنجیره‌ای نهادهایی است که وظیفه داشتند پیش از رسیدن به این نقطه، مداخله کنند. در ظاهر، قاتل مردی ۴۶ ساله است، که با اعتراف خود، فرزند ۱۳ ساله‌اش را با انگیزه «راهی از رنج» به قتل رسانده‌است. اما اگر این پرونده را تنها در چارچوب مسئولیت کیفری پدر ببینیم، بخش بزرگی از حقیقت را نادیده گرفته‌ایم. آرتین فقط به دست پدرش کشته نشد. او قربانی سال‌ها فرسایش روانی، درمادگی اقتصادی، انزوای اجتماعی، نبود حمایت روانی، ضعف نظام مداخلات اجتماعی و سکوت رسانه‌هایی شد که دیگر کمتر صدای چنین خانواده‌هایی را به گوش جامعه می‌رسانند. این همان جایی است که یک پرونده‌قتل، از مرزهای حقوق کیفری عبور می‌کند و به موضوعی اجتماعی، انسانی و حتی سیاسی تبدیل می‌شود.

جنایتی که سال‌ها قبل آغاز شده بود

قتل آرتین در بامداد پنجم تیر اتفاق افتاد، اما آغاز این جنایت را باید سال‌ها قبل جست‌وجو کرد؛ روزی که پزشکان وجود تومور مغزی را در بدن کودکی پنج ساله تشخیص دادند.

از همان لحظه، زندگی این خانواده وارد مسیر فرسایش شد. عمل‌های جراحی متعدد، ناپینایی تدریجی کودک، دردهای طاقت‌فرسا، ترک

حواشی

سرویس حوادث، ۶۰-۸۵۲۳۰۶۰

آیا مددکاری اجتماعی فقط به نوشتن چند گزارش اداری محدود شده‌است؟ اگر پاسخ این پرسش‌ها منفی باشد، نمی‌توان همه مسئولیت را تنها بر دوش پدری گذاشت که خود نیز اکنون در آستانه فروپاشی کامل قرار دارد. در سیزده سال بیماری آرتین چند دوست کنار این خانواده بودند؟ چند نهاد؟ چند همسایه؟ چند گروه مردمی؟ چند سازمان؟

گاهی فقر مالی کشنده نیست فقر رابطه اجتماعی کشنده‌تر است.

متهم خاموش پرونده

هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر بحران اقتصادی بر سلامت روان جامعه را انکار کند. سال‌ها فشار تورم، کاهش قدرت خرید، ناامنی شغلی و فرسودگی معیشتی، میلیون‌ها خانواده ایرانی را در وضعیتِی قرار داده که تاب‌آوری آنان به شدت کاهش یافته‌است. وقتی خانواده‌های هم‌زمان با بیماری سخت فرزند، با نگرانی‌های اقتصادی نیز دست و پنجه نرم می‌کنند، احتمال فرسودگی روانی چند برابر می‌شود. جامعه امروز ایران، جامعه‌ای خسته‌است. خستگی مزمن، قدرت تصمیم‌گیری را کاهش می‌دهد. امید را می‌کشد و انسان را به سمت انتخاب‌هایی می‌برد که در شرایط عادی هرگز به ذهنش خطور نمی‌کرد. قتل آرتین را نمی‌توان بدون دیدن این زمینه‌های اجتماعی تحلیل کرد. مادری که شاید قربانی بعدی باشد. در میان انبوه روایت‌ها، شاید غم‌انگیزترین تصویر، مادر آرتین باشد؛ زنی که سال‌ها از فرزند ناپینایش مراقبت کرده‌است. طبع اعتراف همسرش، هنگام قتل به تراس خانه رفت تا جان دادن فرزندش را ببیند. پس از آن نیز تلاش کرد به زندگی خود پایان دهد. این زن اکنون علاوه بر سوگ فرزند، با احساس گناه، شوک روانی و از دست دادن همسر نیز روبه‌رو است. اگر حمایت تخصصی فوری دریافت نکند، احتمال آسیب‌های شدید روانی یا حتی اقدام دوباره به خودکشی، دور از ذهن نیست. این پرونده هنوز تمام نشده‌است. خطر اصلی شاید تازه آغاز شده‌باشد.

مرگ رسانه‌ها

یکی از تلخ‌ترین ابعاد این پرونده، سکوت تدریجی رسانه‌های رسمی درباره دردهای واقعی جامعه است. سال‌ها پیش، رسانه‌ها نقش مهمی در آشکار کردن آسیب‌های اجتماعی داشتند. آنها صدای خانواده‌های فراموش‌شده‌بودند. اما امروز بخش قابل توجهی از مطالبات اجتماعی یا مجال انتشار پیدا نمی‌کند یا در هیاهوی اخبار روزمره گم می‌شود. وقتی رنج مردم دیده‌نشود، مسئولان نیز کمتر احساس ضرورت برای اقدام می‌کنند. رسانه فقط ابزار اطلاع‌رسانی نیست. رسانه، سامانه هشدار زودهنگام جامعه است. اگر این سامانه خاموش شود، بحران‌ها تا لحظه انفجار پنهان می‌مانند. آرتین یکی از همان انفجارها بود؛ جامعه‌ای که به ترازوی عادت می‌کند. خطر ناک‌تر از خود حادثه، عادی شدن آن است. جامعه‌ای که هر روز خبر قتل، خودکشی، کودکا زاری و خشونت می‌شنود، به تدریج حساسیت اخلاقی خود را از دست می‌دهد. این همان فرسایش سرمایه اجتماعی است. وقتی ترازوی‌ها به اخبار روزمره تبدیل شوند، دیگر کسی برای پیشگیری مطالبه‌گری نمی‌کند. همه فقط چند ساعت متأثر می‌شوند و بعد حادثه بعدی از راه می‌رسد. این چرخه، جامعه را بی‌رحم‌تر می‌کند. نه به این معنا که مردم سنگدل شده‌اند، بلکه از شدت تکرار رنج، توان همدلی خود را از دست می‌دهند.

مسئولیتی که نباید تقسیم شود تا گم شود

اگر حتی یکی از حلقه‌های حمایتی درست عمل می‌کرد، شاید امروز آرتین زنده بود. اگر خانواده تحت درمان روان‌شناختی قرار داشت. اگر خدمات مراقبت در منزل وجود داشت... اگر مددکار اجتماعی وضعیت خانواده را به‌طور مستمر پیگیری می‌کرد... اگر حمایت اقتصادی مؤثر برقرار نبود... اگر آموزش مقابله با فرسودگی روانی ارائه می‌شد... اگر رسانه‌های این رخ‌ها را پیش از وقوع فاجعه فریاد می‌زدند... شاید امروز به جای نوشتن گزارش قتل یک کودک، از نجات یک خانواده سخن می‌گفتم.

مسئولیتی که نباید تقسیم شود تا گم شود

البته تأکید بر مسئولیت‌نهادی اجتماعی به معنای نادیده گرفتن مسئولیت پدر نیست. قتل، قتل است. هیچ انگیزه‌ای جان انسانی را قابل سلب نمی‌کند و تصمیم درباره پایان حیات انسان، در اختیار افراد نیست. اما عدالت زمانی کامل می‌شود که علاوه بر مجازات فرد، ساختارهایی که زمینه وقوع چنین فجایعی را فراهم کرده‌اند نیز مورد پرسش قرار بگیرند. اگر تنها پرسش‌های محدود دربارۀ عملکرد خود پاسخگو نباشد، احتمال تکرار چنین پرونده‌هایی همچنان باقی خواهد ماند. آرتین دیگر باز نمی‌گردد، اما می‌تواند آخرین قربانی باشد. اگر این حادثه به نقطه آغاز اصلاحات تبدیل شود. ایجاد شبکه ملی حمایت از خانواده‌های دارای بیماران صعب‌الملاج، توسعه خدمات سلامت روان، تقویت مددکاری اجتماعی، حمایت معیشتی هدفمند، آموزش والدین، مشارکت فعال سازمان‌های مردم‌نهاد و بازگشت رسانه‌ها به نقش مطالبه‌گری، تنها بخشی از اقداماتی است که باید با فوریت دنبال شود. مرگ آرتین فقط یک خبر تلخ نبود. این حادثه، آینه‌ای بود که جامعه تصویر خسته خود را در آن دید. اگر پس از شکستن این آینه، تنها به دنبال مجازات دستی باشیم که آخرین ضربه را وارد کرده‌است و ترک‌های عمیق‌تر را ننبینیم، دیر یا زود آرتین‌های دیگری نیز در سکوت جان خواهند باخت. جامعه‌ای که نتواند پیش از وقوع فاجعه، دست خانواده‌های در آستانه فروپاشی را بگیرد، ناگزیر پس از هر حادثه، فقط به شمارش قربانیان خواهد پرداخت.

و این، شاید تلخ‌ترین بخش ماجرای آرتین باشد. اینکه او پیش از آنکه قربانی دست پدر شود، قربانی فراموش شدن انسان در میان بحران‌های انباشته یک جامعه بود. آرتین در چند دقیقه جان باخت. اما این جنایت در چند دقیقه اتفاق نیفتاد. سال‌ها تلاش کشید تا خانواده‌ای زیر بار بیماری، طوری، تنهایی و بی‌پناهی آرام‌آرام فرو بریزد. اگر امروز فقط پدر محاکمه شود و هیچ‌کس از شکست نظام حمایت اجتماعی سخن نگویید، این پرونده بسته می‌شود. اما احتمال تکرار آن نه، ما درباره قاتل بسیار سخن خواهیم گفت. اما آیا به اندازه کافی درباره کسانی سخن خواهیم گفت که می‌توانستند نگذارند کار به قتل برسد؟

پنج‌شنبه ۱۱ تیر ۱۴۰۵ | ۱۷ محرم ۱۴۴۸ |



قتل قهرمان سابق بوکس در پاتوق معنادان

قهرمان سابق بوکس که به دام اعتیاد افتاده بود، در پاتوق معنادان به قتل رسید. قاتل که چهار ماه فراری بود، در جنوب تهران در پاتوق دیگری دستگیر شد و گفت: «فقط می‌خواستیم بترسانمش.»

شامگاه شنبه، باگذردم فروردین ماه امسال، مأموران پلیس تهران خبری دریافتند که آنها را به شمال بزرگراه یادگار امام کشاند. دو مرد در یکی از پاتوق‌های خلایقان درگیری خونینی را رقم زده بودند. تیمی از مأموران راهی محل شدند. محل درگیری، خانه مخروبه‌ای بود که معنادان به آن رفت و آمد داشتند. مأموران در گوشه‌ای از آن، با جسد مردی حدوداً ۳۵ ساله روبه‌رو شدند که با اصابت ضربه چاقو به قفسه سینه به قتل رسیده بود.

ورود باز پرس ویژه قتل

مأموران پلیس با حفظ صحنه جرم، حادثه قتل را به باز پرس ویژه قتل دادسرای امور جنایی تهران خبر دادند. قاضی جنایی همراه با تیمی از کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی در محل حاضر شد و تحقیقات خود را آغاز کرد.

بررسی‌ها نشان داد محل حادثه، پاتوق سارقان، معنادان و افراد بی‌خانمان است که برای مصرف مواد و تاجا رفت و آمد داشتند. پس از این حادثه خونین، به جز نفر، همگی از آنجا گریخته بودند.

روایت شاهد: اعتراض به سر و صدا، آغاز درگیری

مردی که حادثه را به پلیس خبر داده بود، به مأموران گفت: «کامران از دوستان من بود. ما چند سال قبل در پاتوق معنادان با هم آشنا شدیم. هر دو معتاد بودیم و برای مصرف مواد به این پاتوق رفت و آمد داشتیم. علاوه بر ما، افراد خلایقان زیادی هم به اینجا می‌آمدند و مواد مصرف می‌کردند و می‌خوابیدند.» وی ادامه داد: «مشب همراه کامران به پاتوق آمدیم و در کنار دوستانمان با هم صحبت می‌کردیم. کامران بلندبلند صحبت می‌کرد و بلند می‌خندید که یکی از خلایقاران به نام بهزاد اراحت شد و به ما اعتراض کرد. کامران به اعتراض او توجهی نکرد.

بهزاد به ما نزدیک شد و به دوستم گفت می‌خواهد بخوابد و بلند صحبت نکند. کامران گفت: «به تو ربطی ندارد، دوست دارم صحبت کنم و بخندم.» همین موضوع باعث مشاجره لفظی آنها شد. اما تصور نمی‌کردیم که بهزاد چاقویی از زیر لباسش بیرون بیاورد و دوستم را به قتل برساند.» شاهد حادثه قتل گفت: «مشاجره آنها دقیقه‌ای طول کشید که بهزاد ناگهان با چاقو ضربه‌ای محکم به قفسه سینه دوستم زد. کامران که غافلگیر شده‌بود، خونین‌نقش بر زمین قاتل و افراد دیگر با دیدن این صحنه فرار کردند و من به اورژانس تماس گرفتم، اما قبل از اینکه اورژانس برسد، کامران بر اثر شدت خونریزی فوت کرد.»

از قهرمانی بوکس تا پاتوق معنادان

همزمان با انتقال جسد به پزشکی قانونی و مشخص شدن هویت مقتول، مأموران دریافتند کامران ورزشکار حرفه‌ای بوده و سال‌ها در رشته بوکس فعالیت داشته و حتی مقام قهرمانی هم در کارنامه‌اش ثبت شده‌است.

بررسی‌ها حکایت از آن داشت او سال‌ها در مسابقات بوکس قفسی (مام‌ام‌ای) برای خودش اسم و رسمی داشته و برنده این مسابقات بوده تا اینکه از طریق دوستان ناباب و رقیبانش معتاد به مواد مخدر می‌شود. او از آن روز، از رنگ بوکس به پاتوق معنادان کشیده شد و در نهایت در درگیری با مرد معتاد دیگری به قتل رسید. با به دست آمدن این اطلاعات، کارآگاهان جنایی قاتل فراری را تحت تعقیب قرار دادند. اما متوجه شدند وی پس از حادثه، رفت و آمدش را به پاتوق‌های معنادان و دوستانش قطع کرده‌است. تحقیقات برای دستگیری قاتل ادامه داشت تا اینکه یک روز قبل، مأموران ردی وارد یکی از پاتوق‌های جنوب تهران زدند. مأموران متوجه شدند قاتل پس از قتل از تهران خارج شده و پس از گذشت نزدیک به چهار ماه، به تصور اینکه آب‌ها از آسیاب افتاده، دوباره وارد تهران شده و به پاتوق معنادان رفته است. مأموران خیلی زود راهی پاتوق خلایقاران در جنوب تهران شدند و بهزاد را غافلگیر و به دام انداختند.

اعتراف قاتل: می‌خواستم بترسانم

متهم پس از انتقال به اداره پلیس به قتل اعتراف کرد و با اظهار پشیمانی گفت: «همیشه برای مصرف مواد به پاتوق می‌رفتم. گاهی همانجا می‌خوابیدم. شب حادثه خیلی خسته بودم و وقتی به پاتوق رسیدم، می‌خواستم بخوابم، اما سر و صدای مقتول نمی‌گذاشت خوابم بگیرد. چند باری به او اعتراض کردم، اما قبول نکرد. با هم مشاجره کردیم. وقتی به هم درگیر شدیم، از او ترسیدم، چون قبلاً ورزشکار بود. برای اینکه بترسانمش، دست به چاقو شدم. من قصد قتل نداشتم و فقط می‌خواستم او را بترسانم. وقتی چاقو خورد، از ترس فرار کردم، اما تصور نمی‌کردم فوت کند. پس از حادثه از تهران رفتم و یک روز قبل برگشتم. الان که دستگیر شدم، فهمیدم او به قتل رسیده‌است و خیلی پشیمانم.»

ادامه تحقیقات

متهم پس از اعتراف، برای تحقیقات بیشتر و روشن شدن زوایای پنهان حادثه، در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی قرار گرفت.